



# سه گزارش از شبهه استلزام ابن کمونه

میرمحمد باقر داماد  
ترجمه علی اوجبی

پژوهش‌های فلسفی و کلامی  
پژوهش‌های فلسفی و کلامی

## اشاره

میرداماد سه کوتاه‌نوشت در باره شبهه استلزام و راه حل آن از خود به یادگار گذاشته که برای نخستین بار توسط استاد نورانی تصحیح و زیر نظر دکتر مهدی محقق و زنده‌یاد پروفسور توشی هیکو ایزوتسو، ضمن کتاب منطق و مباحث الفاظ، مجموعه متون و مقالات تحقیقی سال‌ها پیش از سوی انتشارات دانشگاه تهران منتشر شده است. اینک برگردان فارسی سه رساله یاد شده تقدیم می‌گردد.

دوره حکماء عرب و اسلام

قدوة الحکماء عرب الدوله و الدین

کتاب ماه فلسفه، شماره ۱۴، آبان ۱۳۸۷، ۱۲۷



### □ گزارش اول

#### جست‌وجویی پژوهش مدار (حل مغالطه استلزام)

گاه لزوم میان لازم و ملزوم به اعتبار ویژگی ذاتی آن دو بدون ملاحظه امر دیگر است، مانند رابطه میان عدد چهار و زوجیت.

گاه نیز نه بدان اعتبار، بلکه از حیث لزوم ذاتی لازم برای ملزوم است، مانند رابطه میان چهار و لزوم زوجیت برای چهار. زیرا امتناع انفکاک چهار و لزوم زوجیت از آن روست که امتناع انفکاک زوجیت از چهار مستلزم آن است. چه اگر با وجود امتناع انفکاک چهار از زوجیت، انفکاک ملزوم از لازم امکان داشت، هیچ گاه چهار مستلزم زوجیت نبود.

حال سخن را متوجه لزوم لازم برای ملزوم می‌کنیم، همین بحث در آنجا نیز صادق است و سلسله لزوم‌ها تا بی‌نهایت ادامه می‌یابد.

[در حل این شبهه] باید بگوییم: تلازم میان یک چیز و لازم اولی ذاتی اش - مانند چهار و زوجیت - مقتضی آن است که این تلازم میان نقیض آنها نیز وجود داشته باشد. اما تلازم میان ملزوم و لازم غیر ذاتی اش این گونه نیست؛ و این در زمانی است که نقیض لازم، مستلزم رفع تلازم اصلی میان دو عین باشد. چه انعکاس تلازم میان دو نقیض تنها بر فرض بقای دو عین متصور است.

مثلاً تلازم میان چهار و لزوم زوجیت برای چهار، مقتضی تلازم میان نقیض آن دو نیست. درحالی که تلازم میان چهار و خود زوجیت، مقتضی تلازم میان دو نقیض آنها می‌باشد؛ و این بدان دلیل است که عدم لزوم زوجیت برای چهار - یعنی نقیض لازم - مقتضی بطلان اصل ملازمه میان چهار و زوجیت است. در نتیجه، ملازمه میان چهار و لزوم زوجیت برای چهار نیز باطل می‌شود. زیرا این ملازمه نیز زمانی محقق می‌شود که ملازمه نخست تحقق یابد؛ و وقتی چنین شد، دیگر نه نقیض لازم، نقیض لازم خواهد بود و نه نقیض ملزوم، نقیض ملزوم تا تلازمی میان آنها برقرار شود.

از اینجا روشن می‌شود که عدم لزوم زوجیت برای چهار، مقتضی عدم چهار نیست، بر خلاف عدم زوجیت که مقتضی عدم چهار است.

وقتی این پژوهش استوار شد و به اثبات رسید، اشکار می‌شود که چرا شبهه دشوار مشهوری که دشواری آن بر زبان تیزهوشان نیز جاری است، نادرست است.

شبهه این است: هر گاه وجود شیء ای مستلزم رفع یک امر واقعی بر حسب نفس الامر نباشد، آن شیء پیوسته و بالفعل موجود خواهد بود.

میرداماد  
سه کوتاه نوشت  
در باره  
شبهه استلزام و  
راه حل آن  
از خود  
به یادگار  
گذاشته.

میرداماد

شبهه این است:

هر گاه وجود شیء ای مستلزم رفع یک امر واقعی بر حسب نفس الامر نباشد، آن شیء پیوسته و بالفعل موجود خواهد بود.



از سویی تمامی ممکنات این گونه‌اند که وجودشان مستلزم رفع یک امر واقعی بر حسب نفس الامر نیست. بنابراین می‌بایست پیوسته موجود نباشند؛ و این خلاف فرض است.

درستی مقدمه نخست استدلال، برای آن است که اگر چیزی که وجودش مستلزم رفع امر نفس‌الامری نیست، پیوسته موجود نباشد، لا اقل به طور قطع در یک زمانی معدوم خواهد بود. بنابراین وجودش مستلزم رفع عدمش می‌باشد. چه در غیر این صورت، مستلزم اجتماع نقیضین می‌گردد؛ و این خلاف فرض است. اما درستی مقدمه دوم که در واقع قضیه‌ای استثنایی است، برای آن است که اگر وجود ممکن نا مشخص، مستلزم رفع امر واقعی بر حسب نفس الامر باشد، مستلزم آن استلزام نیز خواهد بود؛ و عدم آن استلزام، مستلزم عدم آن ممکن است. چه ملازمه میان نقیض ملزوم و لازم منعکس می‌شود.

از مقدمه نخست روشن می‌شود که عدم آن استلزام، مستلزم وجود ممکن یاد شده است؛ و این مقتضی اجتماع نقیضین است. بنابراین، وجود هیچ یک از ممکنات، مستلزم رفع امر واقعی در نفس الامر نیست. نادرستی شبهه از آنجاست که اینکه وجود ممکن، مستلزم آن است که مستلزم عدم رفع امر واقعی باشد، برای ملازمه نخست است؛ و عدم استلزام یاد شده مقتضی بطلان اصل ملازمه میان وجود ممکن و رفع امر واقعی است. پس ملازمه میان وجود ممکن و استلزام یاد شده نیز باطل می‌شود. بنابراین، طبق آنچه ثابت شد، قطعا عدم آن استلزام، مستلزم عدم آن ممکن نیست.

به آنچه گفتیم باور داشته باش و اسیر چنگال اوهام خود مشو.

اما پاسخ و راه حل مشهور شبهه مبنی بر اینکه «محال است وجود ممکن، مستلزم رفع امر واقعی نباشد. پس جایز است که - بنابر آنچه گذشت - مستلزم عدم آن ممکن باشد. گرچه این هم محال است. زیرا محال یاد شده مستلزم محالی دیگر است» قابل خدشه است. چه جواز اینکه محال، مستلزم محالی دیگر باشد، هنگامی متصور است که - همان گونه که در جایش گذشت - میان دو محال ناسازگاری نباشد.

اما اگر منافات و ناسازگاری باشد، مثل منافاتی که میان «وجود ممکن، مستلزم رفع امر واقعی نیست» و «عدم آن» هست، ملازمه‌ای نمی‌توان تصور کرد. این مقوله‌ای است که کتاب‌های فلسفی مملو از آن است. نیز جواز اینکه محالی مستلزم محالی دیگر باشد، بدان معناست که یکی از دو محال بر فرض تحقق می‌تواند مستلزم تحقق محال دوم باشد؛ اما نمی‌توان حکم کرد که میان مفهوم دو محال لزوم هست مگر اینکه میان آن دو رابطه ملازمه باشد.

و آنچه در این مغالطه به کار رفته، لزوم میان دو مفهوم است:

- وجود ممکن، مستلزم رفع امر واقعی نیست.

- عدم ممکن بالفعل

چه میان مفهوم قضیه نخست و مفهوم وجود ممکن بالفعل ملازمه هست؛ و تلازم میان دو نقیض استلزام و میان مفهوم وجود ممکن بالفعل و نیز تلازم میان دو نقیض دو امر متلازم منعکس می‌گردد. نیک اندیشه کن.

نادرستی شبهه  
از آنجاست که  
اینکه وجود ممکن،  
مستلزم آن است که  
مستلزم عدم رفع  
امر واقعی باشد،  
برای ملازمه نخست  
است.

هر چیزی که اگر موجود شود، وجودش مستلزم رفع امر واقعی نباشد،  
آن چیز به ناچار از ازل تا ابد موجود است.

### □ گزارش دوم

#### بازخوانی خوانش ابن کمونه از شبهه استلزام

هر چیزی که اگر موجود شود، وجودش مستلزم رفع امر واقعی نباشد، آن چیز به ناچار از ازل تا ابد موجود است. چه اگر حتی در یک زمان، معدوم باشد، عدمش در آن وقت، امر واقعی خواهد بود. پس اگر موجود شود، وجودش دائمی خواهد بود. حال که این مقدمه را دانستی می‌گویم: حوادث روزانه از این گونه‌اند. پس می‌بایست از ازل تا ابد موجود باشند و این محال است.

استدلال: اگر حوادث روزانه به گونه‌ای نباشند که وجودشان مستلزم رفع امر واقعی نباشد، می‌بایست وجودشان مستلزم رفع امر واقعی باشد. در این صورت، میان حوادث و رفع امر واقعی رابطه استلزام خواهد بود. پس می‌بایست این استلزام، لازم وجود حوادث باشد. درحالی که درجایش اثبات شد که عدم لازم، مستلزم عدم ملزوم است. پس در فرض عدم استلزام، عدم رد حوادث لازم می‌آید؛ و این با آنچه در مقدمه گفته شد، در تناقض است. چه آنجا گفتیم: عدم استلزام، مستلزم وجود سرمدی است. پس اینکه وجود حوادث، مستلزم رفع امر واقعی باشد، باطل شد. بنابراین، می‌بایست حوادث به گونه‌ای باشند که وجودشان مستلزم رفع امر واقعی نباشد. پس بنا بر آنچه در مقدمه به اثبات رسید، لازم است که حوادث، وجدی سرمدی داشته باشند.

پاسخ: لوازم دو گونه‌اند:

- لوازم اولی: مانند نور برای خورشید و زوجیت برای چهار

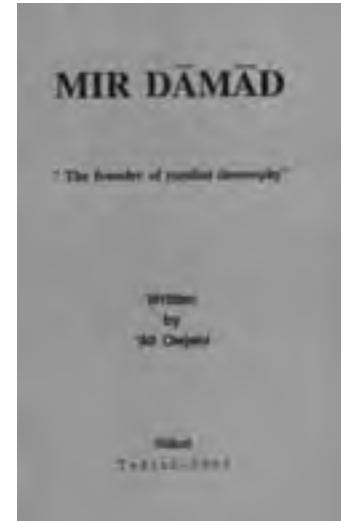
- لوازم ثانوی: مانند لزوم لازم برای ملزوم

بنابراین این سخن که «عدم لازم، مستلزم» عدم خاص لوازم اولی است. زیرا عدم لازم در لوازم ثانوی مستلزم عدم ملزوم نیست، بلکه تنها مستلزم رفع ملازمه اصلی است و انتفای رابطه میان لازم و ملزوم، مستلزم انتفای لازم و ملزوم یا یکی از آن دو نیست، بلکه جایز است هر دو موجود باشند و هیچ رابطه‌ای میانشان نباشد.

سر مطلب این است که لازم ثانوی در حقیقت، لازم ملزومیت ملزوم و لازمیت لازم است. پس انتفای لازم ثانوی، انتفای یکی از دو وصف را به همراه دارد، نه انتفای ذات لازم یا ذات ملزوم را.

حال که مطلب را دانستی، می‌گویم: استلزامی که در حوادث روزانه از آن یاد شد، از نوع لوازم ثانوی است. پس انتفای آن، انتفای حوادث را به همراه ندارد تا میان این ادعا و آنچه در مقدمه گفتیم منافاتی باشد.

این از افاداتی است که استاد ما و استاد کل در کل، میر محمدباقر داماد در محفل درس ارائه فرمود.



مدرسه حکماء عربستان

مغالطه مشهور منسوب به ابن کمونه خوانش‌های متفاوتی دارد و پژوهشگران راه‌حلهایی چند برای آن ارائه کرده‌اند. در اینجا تمامی آن قرائت‌ها را گزارش کرده و پاسخ درست هر یک را بیان خواهم داشت.

### □ گزارش سوم

#### رهیافتی برای حل مغالطه ابن کمونه

خدای تعالی تو و مرا به راه درست و صراط مستقیم رهنمون سازد! بدان که: مغالطه مشهور منسوب به ابن کمونه خوانش‌های متفاوتی دارد و پژوهشگران راه‌حلهایی چند برای آن ارائه کرده‌اند. در اینجا تمامی آن قرائت‌ها را گزارش کرده و پاسخ درست هر یک را بیان خواهم داشت.

**اول:** اگر هدف اثبات ازلی بودن وجود حوادث است، می‌بایست از باب مقدمه گفت: هر آنچه وجودش مستلزم رفع امر واقعی باشد، از ازل تا ابد موجود است. چه در غیر این صورت، در زمانی معدوم خواهد بود. پس عدمش، امری واقعی است؛ و اگر فرض کنیم وجودش پس از عدم، مستلزم رفع امر واقعی - یعنی عدمش - باشد، این خلاف فرض خواهد بود. بنابر این به اثبات رسید که هر آنچه وجودش مستلزم رفع امر واقعی نباشد، از ازل تا ابد موجود است.

پس از اثبات این مقدمه می‌توان گفت: وجود حوادث روزانه مستلزم رفع امر واقعی نیست و هر آنچه چنین نباشد، از ازل تا ابد موجود است.

کبرای این استدلال در ضمن مقدمه به اثبات رسید؛ و اما درستی صغری برای آن است که اگر وجود حوادث، مستلزم رفع امر واقعی نباشد، ملزوم به رفع خواهد بود؛ و وقتی ملزوم رفع باشد، مستلزم رفع خواهد بود. زیرا ملزوم شیء، ملزوم استلزام شیء نیز هست. چه در غیر این صورت، ملازمه‌ای میان آنها وجود نخواهد داشت. پس استلزام، لازم وجود حوادث است؛ و در جایش به اثبات رسید که عدم لازم، مستلزم عدم ملزوم است. پس عدم استلزام وجود، مستلزم عدم وجود خواهد بود؛ و این با آنچه در مقدمه به اثبات رسید مبنی بر اینکه «عدم استلزام وجود، مستلزم ازلی بودن وجود است» در تناقض می‌باشد. این محال از نفی عدم استلزام سرچشمه می‌گیرد. پس عدم استلزام درست است. بنابراین، وجود حوادث ازلی است.

**پاسخ:** عدم استلزام وجود که ملزوم وجود است، متفاوت از عدم استلزام وجود که ملزوم عدم است، می‌باشد. چه اولی بدان معناست که وجودی تحقق دارد که مستلزم رفع نیست و دومی بدین معناست که نه وجودی تحقق دارد و نه استلزامی. خلاصه اینکه اولی استلزام را نفی می‌کند و دومی استلزام و وجود، هر دو را.

سر مطلب این است که اولی به یک قضیه موجبه معدوله‌ای باز می‌گردد که مقتضی وجود موضوع است؛ یعنی «وجود، غیر مستلزم است» و دومی به یک قضیه سالبه بسیطه باز می‌گردد که مقتضی وجود موضوع نیست؛ یعنی «وجود مستلزم نیست».

**دوم:** اگر هدف اثبات عدم ازلی حوادث باشد، نخست به عنوان مقدمه باید گفت: هر آنچه عدمش مستلزم رفع امر واقعی نباشد، از ازل تا ابد معدوم است. چه در غیر این صورت، در یک زمانی موجود خواهد بود. پس وجودش امری واقعی است. بنابر این، اگر ما فرض کنیم عدم پس از وجود چیزی، مستلزم رفع امر واقعی باشد - که همان وجود است - آنچه فرض کرده بودیم، به اثبات می‌رسد.

عدم استلزام وجود  
که ملزوم وجود است،  
متفاوت از  
عدم استلزام وجود  
که ملزوم عدم است،  
می‌باشد.

مدونة الحكماء العرب

اگر هدف اثبات عدمِ ازلیِ حوادث باشد، نخست به عنوان مقدمه باید گفت:  
هر آنچه عدمش مستلزم رفعِ امرِ واقعی نباشد،  
از ازل تا ابد معدوم است.

پس از این مقدمه می‌گوییم: عدم حوادث روزانه مستلزم رفع امر واقعی نیست. پس از ازل تا ابد، معدوم است. اینکه گفتیم «عدم حوادث روزانه مستلزم رفع امر واقعی نیست» بدان دلیل است که اگر مستلزم بود، استلزام، لازمِ عدم بود؛ و بر فرض عدم استلزام، عدمِ عدم که همان وجود است لازم می‌آید؛ و این با آنچه در مقدمه به اثبات رسید مبنی بر اینکه عدم استلزامِ عدم، از ازل تا ابد، ملزومِ عدم است، در تناقض می‌باشد.

**پاسخ:** آنجا استلزامی نبود و عدم بود؛ و اینجا استلزام و عدم، هر دو منتفی اند.  
**سوم:** اگر هدف اثبات ازلی بودنِ مطلق حوادث باشد، می‌بایست به عنوان مقدمه گفت: هر آنچه مستلزم رفع امر واقعی بر حسب وجود یا عدم نباشد، بر حسب وجود یا عدم، ازلی خواهد بود. چه در غیر این صورت، در وقتی موجود یا معدوم می‌باشد. پس یا وجودش مستلزم امری واقعی - یعنی عدم - است یا عدمش مستلزم رفع امر واقعی - یعنی وجود - است؛ و این خلاف فرض است.  
از سوی دیگر حوادث روزانه مستلزم رفع امر واقعی بر حسب وجود یا عدم نیست. پس بر حسب وجود یا عدم، ازلی است.

اینکه گفتیم «بر حسب وجود یا عدم، مستلزم رفع است» بدان دلیل است که اگر مستلزمِ استلزام بر حسب وجود یا عدم بود، عدمِ استلزام، مستلزم عدم آن دو - بر حسب وجود یا عدم - می‌بود؛ و وقتی چیزی - بر حسب وجود یا عدم - منتفی باشد، - بر حسب وجود یا عدم - ازلی نخواهد بود؛ و این با آنچه در مقدمه گفته شد، مبنی بر اینکه «عدم استلزام، ملزومِ ازلی بودن است» در تناقض است. چه در اینجا ملزوم عدم ازلی بودن است.

**پاسخ:** آنجا چیزی بر حسب وجود یا عدم داشتیم که مستلزم رفع نبود؛ و اینجا نه چیزی بر حسب وجود یا عدم داریم و نه استلزام ذاتی.  
به یاری خداوند ملک جلیل، این پژوهش از ابداعات نگارنده [= میرمحمدباقر داماد] است.

\*\*\*

این پژوهش از افادات معلم سوم، پیشوای مجتهدان، سید سند، کامل امجد، عالم ربانی، خاتم محققان، میر محمد باقر داماد حسینی علوی است.

آنجا چیزی  
بر حسب وجود  
یا عدم داشتیم  
که مستلزم رفع نبود؛  
و اینجا  
نه چیزی بر حسب وجود  
یا عدم داریم  
و نه  
استلزام ذاتی.

